

خلق الانسان على البيان

الكتاب في تفسير آيات القرآن  
تفسير القرآن في تفسيره

# اسرار

في تفسير القرآن  
الكتاب في تفسير آيات القرآن

اسرار القرآن

والمعروف في كتاب القرآن  
محمد وآله

(R)

CHECKED-2002



آن چیست که تهنه  
که صورت خیار  
کام می شوند و  
پیرایه خبرش  
باید اول این  
خود میکرد البته  
ده حبلال  
سامی بکشم  
دید حرف

اسوالات مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی

سوال اول نسخ اگر ممکن است در احکام ممکن است نه در اخبار پس آیه شریفه  
من الاولین وقلیل من الاخرین را نسخ قرار دادن بعضی کسان سهل بود که  
چون معنی دارد سوال دوم فلا افتتم به واقع الخوم قسم ستم تاکید این  
قسم بجه و الله لفسهم لو تعلمون عظیم فرمودند و همیشه چیست سوال سوم  
در کریمه هل فی ذلک قسم لذلک حجرا بل چه معنی دارد سوال چهارم در مضمون  
سعیکم لشنه کراشیه بود که بعد از یاد کردن سوگند با حرف تحقیق موکد گردانده  
اند سوال پنجم لعل در قرآن شریف براس چه معنی می آید سوال ششم  
شجره ناره که از بعضی آیات مفهوم می شود مراد از آن کدام شجره است سوال هفتم  
عطف مفرد بر جمع و عطف جمع بر مفرد را اهل معنی مکره می پندارند و در آیت  
خاتم الله علی قلوبهم الایه عطف مفرد بر جمع و جمع بر مفرد واقع است

بیست و نهم در افترا و سمع و سمع آوردن قلوب و  
 در آیه مذکوره چه نکته است مکتوب اول در معنی بعضی آیات شریفه  
 ب نام مولوی محمد صدیق صاحب دایم بر کاتخم و جلاله الله کاسمه علی الصمد بقدر  
 این خلایق محترم کاسم سرایا گناه پس از سلام مسنون الاسلام عرض  
 از دست ویرست که عنایت نامه سرمایه منت کشیده باشد اما کاپلی طبعی  
 مال رشته و عوارض متنوعه بهانه دست کشیده شد و در نه تقصیر تاجیب  
 نامه اعمال این حقیر نوشته نمیشد ویرور آن نامه دیر آید و بیاید آمد  
 روز بنام خدا بنشسته ام کاش کارگذاری امروز و زاریه تلافی باقات شود  
 بوجه اول محمد بن این مسلم که اخبار صلوئه باشد یا کاذبه در خوش فیز این  
 همراه احکام کرده اند اما انتشار آن چون این است که احکام از اقسام آن  
 باشند هر چیز که جهت انشا و آغوش دارد و مورد نسخ تواند شد که متب علیه  
 الضیام و لله علی الناس حجج البیت و غیره اخبار اگر چه بطریق تحقیق از قضا  
 اخبارند اما چون مخبر عنه این اخبار انشائیت از انشائات لاجرم تازه مانده بود  
 صلی الله علیه و آله و سلم در معرض نسخ بودند گوید درین زمانه بوجه انقطاع و محی  
 محکات داخل شدند القصه این اخبار و امثال آنها بدان ماند که حاکم علی  
 صادر فرماید و باز از اصدار حکم اطلاع دهد نظر برین بحیثیه ذاتیه یعنی لحاظ  
 من حیث هو این جمله اخبار باشد اما لجام مخبر عنه از انشائات شمرده شود  
 چون این سلک دقیق روشن شد و دیگر باید شنید عقود که وعده هم بدان  
 سرور و ازین قسم اخبار و افاده جهت انشائیت برتر اند منی مینی که

اینجا احتمال تقدیم مخبر عنه دو راز قیاس نیست و در عقود آن چیست که تهمت  
 مخبر عنه بر وزه و سنگ اخبار مذکور و گردانند اینقدر است که صورت اخبار  
 پیرایه خبر بر هر چه مضامین کشیده بایجاد تحقق در پی استحکام می شوند و  
 بدست که ثلثه من الاولین از اقسام وعده است گو در پیرایه خبرش  
 تشبیه آمیخته و از آن راقوی گردانیده اند مگر با خبر ایش بالا بر آمیخته اول این  
 تقویت را چه ضرر اگر تحقیق موعود اینطرف بی نیازی کار خود میکرد البته  
 صورت کذب درین میدان گرد افشانیها میکرد و گویا پیرایه حلال  
 و بی نیازی نمی رسد زیاده ازین چه حاجت که سمع خراسانی سامی یکشم  
 آری اگر تفسیر در پیش نظر همچنان می بود شاید تا باید و تر وید حرفی  
 جذبی نوشته ام چون اگر فقط با اعتماد خیال نارسا و ذهن نا آشنا خود اینقدر  
 دیگر نویسم که اول در حق مقررین است و دوم در حق اصحاب یمن  
 می ترسم که منجمه تفسیر بالا را سه نیا شد و رنه و فع این غلجان سهل بود که  
 امتیاز و اهل جنت و نار یوم فصل با قاضیه یمن و بسیار خواهد بود و بدست  
 که مقررین از ارباب جنت و نعیم مقیم اند نه آن گفت که او شان را  
 یمن خود جانخواهند و ادخو صفا و قبیله که لفظ یمنه و ششم را پیش نظر گیرند  
 چه یمنه و ششم جاسه راست و جاسه چپ را گویند این نیست که مثل یمن  
 و شمال بر دست راست و دست چپ حمل توان کرد توان گفت که  
 بر او از اصحاب یمن و اصحاب شمال کسان اند که نامه اعمال شان بدست  
 و دست چپ شان بدهند مگر آن که این همچنان را بهو جفت مزاولت

بلکه عدم نزاد است کتب لغت و کتب ادب اطلاع نبود با بجهله اگر مراد  
 از زمین و شمال دست رست و دست چپ بود که آن وقت محتمل بود  
 که مراد از اصحاب همین آنانند که نامه اعمال بدست راست خواهند گرفت  
 و فرق تقرب و عدم تقرب در اینجا کار که کرده بخت رفته کار خود خواهد کرد  
 مقربین را بهدایج علیا خواهند پرد و باقیان را بدرجات سافله خواهند نشاند  
 و وجه مدافعت این قسم قطع نظر از آنکه لفظ سینه و ششم بزرگم این چهاران  
 شاید آن است اول نص کنته از واجات ثلثه است ظاهر است که اگر  
 مقربین را داخل اصحاب همین خواهند فرمود و تفریع او بر سه چگونگی رست  
 خواهد آمد و اگر اینکه واقعات در باره سلاطین را اگر غور کنیم بعضی کسان را  
 می بینیم که از آنکه سفره خود بیکدم بیشتر متوانند نهاد و مامانان کماله  
 مقام معلوم و بعضی پروردگان آغوش عنایت را می بینیم هر جا که خواهند  
 بنشینند و وقتی که خواهند بیایند اگر کیفیت مصوری در که خداوند برآید  
 که روز جزا خواهد بود بر همین قصه فرود آریم که ام هیچ است که لوک او بدل خلد  
 القصه ممکن بود که درین قضایا همچو قضیه کل کاتب متحرک الاصابع و صفت  
 عنوانی تقرب و اصحاب همین بودن را مدافعت باشد مگر نه به اینخی که وصفانی  
 علت و مقتضی محکوم است بلکه مراد است که محکوم علیه این قضایا جهت  
 تقرب و همین بود این نیست که مثل الکاتب صانع بالکل لغو و بیکار بود  
 فقط اراده محکوم علیه اصل نماید مگر چون بایه علم من جیلم همین خیال نارسا است  
 آیه تفسیر در سینه دارم نه در سینه جبر است این سخن در زبانم نیست -



جواب سوال

جواب سوال دوم و به اغراض انقسم لولعلمون عظیم مقسم نیست که بالفاظ  
 طیبه ان لقرآن کریم در آورده اند عرضم اینست این مقسم علیہ از مقسم علیها  
 بیان برتر است که لا راقتاب از نور قرآن اینجا نیست که شش اگر به نور  
 نکرده و قرآن هم درستی نیست که درین حالت خللت ذاتی بدریوزه گری بود  
 اینجا هم نیست که اگر خدا نخواسته قرآن شریف غلط باشد همه قضایا و منیه  
 غلط باشد بجز این مقسم علیہ یمن علیها باید تا سامان را از خواب غفلت  
 بیدار نماید مگر اینجا همه اقسام بکیرتیه افتاده بودند آرے انتساب این بیان  
 بجانب ملک علام غفلت در آن سپرده از ایمان دیگران ممتاز گردانیده بود  
 نظربین بوجه غفلت مقسم علیہ غفلت مشارا الیه را یاد و دود آمده قبول فرمودند  
 تا سباده ایمان خداوندی را همچو ایمان دیگر سرسری فهمیده روگردانند  
 توجیه دیگر اینکه سفلیات را اگر بهر انفعال نخاده اند علویات را جلوه افعال  
 داده اند هر تئیسے و انقلا بے که در خاک ان زمین رو سید هر منشار آن  
 در عالم اسباب یمن کو اکب اند که باطوار مختلفه می آیند و میروند عده تئیسے  
 و محین انقلا بے که پس از انقلاب ظهور نور قویم بآئینه حدوث برگردانند  
 آمدن نزول قرآنی است نظربین زانچه این انقلاب از جمله زانچهها برتر  
 باشد و نقشه این اجمال که از اجتماع جمله نجوم بحیث مخصوصه ظهور فرشته  
 از جمله نقشهائیکه در حوادث جلوه گر می دارند حسن و اعلی باشد بدین وجهه نقشه  
 دیگر حوادث که مقسم به خداوی گردید اند بدین نقشه نزدیکین سبب موصوفه ظهور عظیم گردید  
 فقط جواب سوال سوم هل فی ذلک قسم لذی

جواب سوال

استفهام تقریری است و اگر کسی بمعنی تحقیق گرفته باشد مسقط اشارت  
 نیز همین باشد مگر این جمله را بعد از جمله های متضمنه ایمان مذکور بطور اعتراض  
 آورده اند تا اینجمله معتزله غلطت ایمان را آشکارا گردانند و جواب ایمان را  
 بدلت مابعد محذوف فرموده اند بخیال احقر مطلب نیست که اگر فرموده  
 ما را بشویم نخواهید بخا و چنین و چنان خواهیم کرد پس ازان بطور اثبات  
 قدرت خود بر تنفیذ وعید فرمودند الهی کیف فعل ربك الخ فقط -  
 جواب سوال چهارم از سبب کم لاشتهای بخیال صحیح آن جواب اعتراضی است  
 اکثر کم نهان است که بدل می گویند چون هدایت و توفیق دست خداوند است  
 ماند دست ما کوته و مستان تا بان رسید همه را برابر چرا نگردانید و بسیار  
 از کم عقلان بر زبان بچین مضامین میرانند نظیر بن فرموده باشد که ساعی  
 بنی آدم از یک نوع نیست هر چه لیالت قبول خدا دارد و یا گوئیم هر فعلی  
 محک حقیقت است و را هر یک را به نتیجه حد امی نو از یک و همین یک سخن  
 بطور اگر بشاورد بان باشد که مایات بنی آدم چنانکه فرموده اند الناس  
 من لدن واحد و اما اختلاف در اعمال و احوال و در این اشاره آن است  
 عرض را تمام و نشانید هر را یک آن عرضی گردید باشد و در این اشاره آن است  
 که چنانکه پیشتر یاد کردیم آن کرد و گوئیم کار در از اختلاف کار هر یک  
 باشد و آن از یک است هر یک چنانچه اختلاف از این ساعی بنی آدم باشد  
 انواع ساعیان باید رسید باز به این اختلاف و تفاوت و در این اشاره آن است  
 نباید کرد که در آن را یک باشد و گوئیم و چنانکه را یک باشد و گوئیم فقط

جواب صحیح

در باب اول

جواب سوال پنجم لعل بمرافاده ارتباط ماقبل و مابعد است اما نه هر  
 ارتباط بلکه ارتباط سببیه ماقبل و سببیه مابعد و آنهم بطوریکه فیما بین یک غیر  
 قار الذات با دیگر غیر قار الذات باشد غرض هم اینست که فیما بین سبب و  
 مسبب تقدم و تاخر زمانی باشد نه اینکه سبب و مسبب در بادی النظر  
 غیر قار الذات باشد مثلاً گندم را اگر برشته افشانند این تخم نیز می سرخاید  
 امیدواری حصول غله افشان مضاعف پس لذت باشد و نظر تحقیق را  
 درین قصه هم اگر چه سبب و مسبب غیر قار الذات نمایند اما انظار ظاهر  
 پرستان همین گندم را سبب و مسبب دانند و ظهور آنرا با سبب ترجیحی  
 که موضوع لعل است از معنی رجاده و نیاده اما آنانکه از الفاظ نگذشتند  
 یا درین قصه نظر غور نموده اند لعل را بعضی شاید بگیرند و شاید را شکر  
 پنداشته حیران می شوند شاید معنی شک است نه لعل را با شک کار  
 فقط اشاره بامیدواری میکند که بنایش بر سببیه و سببیه نخاده اند و ظاهر  
 که سببیه و سببیه شدنی شک و عدم یقین نیست شک و عدم یقین را اگر  
 در چو مواقع جامیسر می آید و جوش آن باشد که در سببیه یک نسبت دیگر  
 شک یا در وجود اسباب شک رود و این نیست که در وجود اسباب  
 و سببیه آنها یقین بود و با اینهمه شک از میان خبر و جواب سوال ششم  
 شجره نادر آتشیکه متضمن شجره مبارکه است شجره از اشجار که طور است  
 تشخیص نوع او اینوقت یاد دارم از تفاسیر دریابند مگر هر چه باشد در اد  
 همین قسم شجر معروف است حاجه تاویل بجزیره غیر یقینیه سببیه نیست

در باب دوم



مطابق ظاهر آیه همین شجر دنیاوی است گو مسقط اشاره بطن آیه خیر است دیگر  
 باشد و شاید وجه استغفار همچو خطرات باشد الفقه کل آیه ظاهر او بطناً  
 مسلم است و ظاهر آیه روحیه معنی ظاهری دارد جواب سوال بنظم وجه  
 کرامت عطف مجموع بر مفعول و مفعول بر مجموع باین معنی بفهم هنوز نیامده که جمع  
 مقابل تشبیه و مفعول معطوف و معطوف علیه نتوان شد شاید مرادشان چیزی  
 دیگر باشد یا عطف جمله را بر مفعول مکرره داشته و غرض شان این باشد که  
 جمله را بنا بر مفعول گردانیده اگر فاعل یا مفعول گردانند مفعول را بر عطف  
 نکنند و اگر مرادشان همین است که انتخاب نوشته اند یا او شان در تمهید  
 این قاعده خطا کردند یا در تحدید این دایره بباطل افتادند این نوع برهان  
 شکی مشتمل باشد و هر صنفی برنگ دیگر بود یکی از آن مکرره هم بوده همه  
 و این که در قرآن شریف وارد شده از آن قسم مکرره بگزاران باشد  
 و اگر تمهید و تحدیدشان همه صحیح است اعتبار معنی را بگونه الفاظ را  
 جواب سوال هشتم مصمم مصدر است اطلاقش بر واحد و مجموع درست  
 است و حکمت و را اختیار لفظ مع بے آنکه بعلامات جمع بنوازند بنظر این  
 کم نظر آن است که در قلوب و ابصار اختلاف الفواعل است و وجهش  
 آن است که آن دو مظهر افعال اند و ظهور افعال بدون ملکه و قوه که  
 بالیقین وجودی باشد صورت نبند و تفاوت و تشخص وجودیات بر  
 حقوق فصول و تمیزات بدست نیاید بدین وجه اختیار صیغه جمع نهیب  
 آمد و استماع تمامی از افعال است و آواز دیگران بگوش رسید و کاخ و

میکند همچو آنکه همچو البصار و قلوب نور نظر با محبت بر آمده معصولات را  
 در بر یکیش و ظاهر است که جهت انفعال من حیث هو انفعال و تحقیق  
 فقط از روی عدم دارد و در نه قبول آثار که کار انفعال است از چه  
 روست اگر عدم نگویند تحصیل حاصل بر سر افتد مگر اینهم میگوید است  
 که عدم من حیث هو عدم مختلف الانواع نیست اگر هست و وجود است  
 اعتبار وجود عدم را چنان مختلف الانواع گردانند که اعتبار اشکال و اشکال  
 سایه را مختلف الانواع نمایند چنانکه اینجا اشکال نور سایه می نمایند و رنه  
 و حقیقت سایه را با شکل چه کار که او عدمی است و این بهر وجودیات  
 باشد همچنین انفعالیات را قیاس باید کرد که فی حداتها واحد باشد اختلاف آنها  
 بحیثیت اختلاف مقبولات باشد مگر چون مسقط اشاره علی معنی فقط قابل انفعال  
 نه بلحاظ مقبول اثر فاعل و رنه ختم چه فائده دهد بالضرور ایراد بصیغه مفرد و نسب  
 آمد اما اعتبارات مقبولات که جمعیت را در آن سپرده صحیح عطف گردید تا اشاره  
 شناسان بدانند که غرض از ختم دفع آوازهاست نظر برین اضافه بود سید علی  
 با آوازهای گوناگون پیوسته فهم ختم را بر فهم آنها خواهد کرد و الغرض غرض از عطف  
 اشتراک ختم است و معطوف و معطوف الیه و ختم و جمع اشاره تنوع میکند بدین وجه  
 انجام ختم هر دو جای یک اندازه شد و پدید است که ختم فعلی است شخصی و قلوب  
 و سمع بجانب مفعول افتاده اند اندرین صورت عرض اصلی از عطف  
 بیان کیفیت مفعولی یعنی کیفیت و انجام فعل بلحاظ تعلق مفعول باشد  
 چنانکه کیفیت هر دو جا مختلف الانواع شد عطف بر آستان خود ماند

البته انقدر فائده زائده بدست افتاد که سمع بحیثیت ذات واحد  
 و این تعدد محض بالائی است فیض تقبول است و این بدان ماند که  
 در قالبی معدنیات مختلف الانواع از سیم و طلا اندازند چنانکه آنجا و  
 شکل قالب با انواع مختلف پیوسته از هر یک وحدت و وحده خبر میدهند  
 همچنین اینجا خیال باینکه بود - کترین و متعلقان کترین همه شمول غنای  
 ایزدی هستند و بنحیض میان محمد شیرالدین صاحب و میان محمد سحاق  
 صاحب و برادران خود از من سلام برسانند و از احمد سلام خوانند دیگر  
 هر که پرسد و یا داند از من سلام سر و من باده سوال و رعایت فاذا  
 انشئت السماء فکانک و سوره کالدھان الآیات و بعض آیات دیگر  
 ربط آیت فبائی آلاء ربکما تذکبان در مخم منی آید زیرا که نعمت و آیات  
 نیست سوال و هم جمله لیعلم الله من ینصحه که در سوره حدید واقع است  
 با وجود قدیم آوردن لام بر اے که نام فائده است مکتوب دوم ایضاً  
 بحواله نامه مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی سرایان  
 و محبت محترم مکرّم مولوی محمد صدیق صاحب الله تعالی - کترین محمد قاسم  
 پس از سلام سنون مدعا نگار است در جواب نامه اول اگر چه تاخیر شد  
 مگر تقصیر نشد پس از ورو نامه اول روزی چند به چه کاهلی تاخیر شد  
 باز از یادم رفت وقت روانگیم بر اسپور سنهاران یاد آمد جو اشش نوشتم  
 و همراه گرفتیم و بدل سهم کردم که بر اسپور نظر ثانی کرده بذاک خواهم رسانید  
 البدر هجوم اجاب فرصت نیافتم سحران ایام اسباب کشا کشتی بریلی

علی

خاستند هر چند خواستم که نزد مامولوی محمد سیر صاحب کشیده بروند زین  
 زعاروی در ارسال التوار و دیگر در آمد وقت واپسی از بریلی یاد دارم  
 آن نامه رایه نفی الدین خان سپردم یا مولوی احمد حسن صاحب همراه خود  
 بغرض نقل بردند القصه آن نامه را از یک ازین دو صاحب باید گرفت  
 باقی ماندند سوالات دیگر جواب آنجا درین نامه عرض میکنم آیات سوره  
 رحمن که با آنها اشاره فرموده اند اشاره بجهتها دارند که به سلب آنها آیات  
 مذکور دلالت دارند ظاهر است که سلب نعمت بر وجود نعمت متناقض است  
 و اینم ظاهر است که این جمله امور شارح الیهای از دال سامان نعمت اند یا از آل  
 که این نعمت است و لفظی علم الله بر نفس تقدم و تاخیر یا قبل و بعد  
 آن دلالت میکند بر تقدم زمانی خاص اگر گوئیم اسراج لیتور المکان  
 لام لیتور بر علیه اسراج و محلولیت تمور و تقدم و تاخیر ذاتی ماقبل و مابعد  
 دلالت خواهد کرد بر تقدم و تاخیر زمانی آنکه از آل کتب و انزال جدید  
 هم خود از زمانیات و حوادث می نماید جویش چیست جویش است  
 که چنانکه بجهت میراکنه اول نقشه میکشند و باز موافق آن تعمیر می نمایند همچنین  
 بجهت بنا و ایجاد این عالم اول نقشه کشیده اند نامش شاید عالم مثال  
 است و گمانم چنین است که آن قدیم است در آن عالم اول این تقدم  
 و تاخیر بر پایه تقدم و تاخیر ذاتی بر روی کار آمد و باز موافق آن ظهور  
 فرموده به تقدم و تاخیر زمانی موسوم گشت اینجا چنانکه از آل کتب و انزال  
 جدید بانی و حادث است همچنان علم مذکور هم حادث باشد و اینجا هیچ

قدیم اند علم هم قدیم باشد و چون نباشد هر چه اینجا است همه اول آنجا بوجود  
آمد باز بر طبق آن اینجا ساخته شد اینجا اگر انزال و ارسال و علم است آنجا  
نیز اینهمه امور باشد آری هر جا مناسب آنجا لیکن این حدوث اینجا  
پس از قدم علم اول منافی شان الوهیت نباشد کس ننیداند که شاید تعمیر  
پس از اختتام آن بعد آن که اول علم نقشه پذیرن باشد بر حدوث علم  
وقت شاید ولالت نکند بلکه شاید مذکور علم ظهور و ظهور علم اول  
باشد چنانکه این وجود ظهور وجود اول بود و الله اعلم بحقیقه الحال بهم  
برادران و جمله خانان و مجمع حاضران سرگشته اگر یاد ماند سلام  
عرض دارند مکتوب سوم بجواب بعضی شبهات وارده بر آیت  
خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ما شاء  
ربك عطاء غیر محذوف و معنی شعر شنوی **ه** زنده معشوق است  
عاشق مرده **ه** جمله معشوق است عاشق پرده **ه** السلام علیکم -  
جمله خطوط سوخته آتش شدند آن وقت یاد ماند که خطوط جو طالع  
سوختنی نبیند زین سبب تعیین سوالات سامی و شوار افتاد نه حافظ ام  
درست و نه توبه نه هیچ امور با دارم و نه خطوط موجود آنچه همچو سخنان بازی  
و گوشش است بمنار جواب میگردد انهم اگر غلط افتد بخورم در ما دامت  
السموات و الارض هر دو احتمال است اگر معنی استقبال مراد داریم  
چنانچه اکثر همین کنند و در امثال این کلمات مراد دارند آسمان و زمین و فرخ  
و جنت مراد خواهد بود و اگر نظر بر صیغه ماضی افکنند آسمان زمین را گرفتن لازم خواهد بود

مگر هر چه باشد رضای خداوند نخواهد بود بلکه بلاستغنی خواهد فرزد اول دوسه مقدمه  
عرض میکنم آن را در گوش باید نهاد اول هر چیز را از ماده و سیلان حدوث  
بقا و خویش از حدوث و بقا تاگزیر است باز در صورت فراهمی این سیلان  
در گانه ای سبب بود آنچه نیز ضروری مکان را از حدوث و بقا و خویش  
از حشت و گل و چونه و چوب و غیره و هیئت مجموعی چاره نیست و در صورت  
فراهمی این همه این هم ضروری است که مکان در ساحت وجود جلوه افروزد  
دویم لیکن الخیر کالمعائن دوام مشهود بادوام موعود و شجره یونجه که  
آن را در قلوب سیر آید این انود سویم هر چیز را دو گونه عمر است یکی طبیعی  
دوم عرضی شلاً ثمرانه را بعد بختن اگر بطور خود گذرند پنج و شش روز باقی  
ماند و بس و اگر در سر که یازدهم و روغن اندازند همون انبه سالها سال ماند و  
متعفن و متغیر و فاسد نشود چون این دوسه مضمون هدیه خداست شد ندانیم  
باید شنید اگر آسمان زمین آخرت مراد گیرند اول این دوام و خلود که بهر کفر  
و مومن در دوزخ و جنت است بوجه بقا و خلود زمین و آسمان اندازیم  
قضا یا قیاس تا به دل رسد چه آسمان و زمین آند یا هر چند آسمان زمین  
نبود که خمیر بایه بنی آدم بود اما ازین هم چه کم که بدل یا تجلل آن توان از ملامت  
اینست که قابلیت بسا داده اند و قابلیت که زمین نهاده اند بمنزل علت تامه بی  
آدم و دیگر اشیاء واقع نمایین السماء و الارض است و همین باشد که همیشه  
بعد السموات و الارض لفظه ما بینهما می افزایند تا دانند که این تعقیب فکر  
شمره آن تعاقب ذاتیست که در علت و معلول و سبب و سبب غایب نشین است



باز بارشاد جعل لكم الارض فراشا والسماء بناء وانزل من  
 السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لكم باين طرف راه نموده  
 که سامان بقای بنی آدم بین ارض و سماست که اول ذریعۀ حدوثش این بود  
 مگر اگر فرض کنیم که اخگر را از میان بنیم گرفته اخگر دیگر بر او در برابر افتند  
 و رکارا حراق بیج فتور سے و قصور سے نیاید باز اگر آب را بریزند و هوا بسوزد  
 برزند و همچنین بدیگر کشندگان آتش کنند احتمال فتور خارجی هم بر خیزد لیکن  
 بیشتر نظر بر طبائع دارند و خیال سوانع خارجیۀ هماندم برب آرنند که احتمال سوانع  
 خارجیۀ در پیش آید ورنه بدون استثناء سوانع قضایا بر طبعیه پیرایه دوام کشند  
 مثلا گویند آتش میسوزد و آب آتش را میکشد از زهر میرند و از آب حیات باز  
 زنده شوند اینهمه قضایا بر طبعیه پیرایه دوام مذکور شوند و هر کس ازین قضایا دوام  
 نخواهد حاصل آسمان و زمین و وزخ و جنت هر چند اصل خمیر بنی آدم نبود بلکه  
 خمیر انسانی بشهادة یوم تبدل الارض غیر الارض و التملیات  
 بسدل میشود مگر این تبدل همچو تبدل اخگر بجای اخگر موجب تخلل تاثیر خمیر نباشد  
 و خود پدیدست که آسمان و زمین را اگر فناست با سباب خارجیست نه فنا  
 پنهانی عناصر که در طبائع انسانی و حیوانی و غیره سخاوه اند آنجا رخز گنبار جهانی  
 شان شود و شاید همین است که از اول تا آخر یک انداز قائم اند فارجم  
 البصر هل تری من فطور و همین است که فنا را ارض و سما بفتح ص و  
 تقدیر یافته اند و هیئت مقتضای طبعی ارضی و سمائی دوام بود پس چون  
 این دوام طبعی را در نظر دارند باز خمیر بایه بودن با بدست آنها نظر نگمارند اینچون

مستحق شود که ارض و سما را دوام است و تا دوام آن خدا دوام بنی آدم ضرورت  
 و الله اعلم بحقیقه الحال باز اگر فرض موت را در خیال خود محفوظ داشته بیا  
 آرند که قنایت سما و ارض را در کار آنها راه نداده اند احتمال سوانح دوام  
 هم برین استمرار آنهانیت با جمله خلود بنی آدم را که درین آیه مذکور است  
 اگر بوقت بقا و سما و ارض دار آخرت دارند گویا معلول را با علتش بیان  
 کرده اند تا بر خلود دوام شان برهان نیز همراه بود و احتمال دیگر راه نداده چون  
 دوام ارض و سما بمنزل شیخ و است اندرین صورت یقین خلود را استحکامی  
 دیگر بدست افتد و اگر از آسمان و زمین درین آیه کریمه آسمان و زمین دنیا  
 مراد دارند بالا هر آنچه مذکور شد انهم شنید نیست که اصل مقتضای طبیعت  
 این است که هر سه را تا بقا و سما و ارض بقا بود و بس و اسباب بقا اگر بقا  
 برند میباید که این سه هم در رکاب او باشد نظیرین زیاده از زیاده مدت قیام  
 بنی آدم اگر میتوان شد همان مدت قیام و بقا و ارض و سما باشد زیاده از او  
 اگر بقا بدست افتد همانا از سبب دیگر بود و اندرین صورت می باید که مدت قیام  
 و بقا بنی آدم باعتبار اصل فطره زیاده از مدت قیام ارض و سما بنود و آنرا پیشتر  
 خوبی عنایت و عطیت عبد ایم شان این مدت را بشمار توان آورد و زمین سبب  
 افزایش با سباب دیگر لازم افتاد این است که اول خالد بن فیهماد است  
 السموات والارض فرمودند باز با ستیاری الا ما شاء ربك افزون  
 نگر چون در نظر بنی آدم که کونه اندیشی شان از کوتاهی اعمار شان هویداست  
 چه درین عمر کوتاه دور اندیشیها دور و دراز چه داند عمر آسمان و زمین عم نیست

که زیاده از آن چه باشد توقیت بعمر آسمان زمین مناسب آمد تا این طول بقای  
 آنها که تنگ و کم نشود است این مضمون را بدل محکم زند باز افزایش  
 الا ماشاء سرک میا لغه بی تحقیقی و گریاشد چه شیدیه هر کس بلکه حمله صفات  
 را زیاده از بقا برایش بقا نبود و سیدانی که خداوند عالم را تا کجا هست و اصل  
 همین است که هر چیز بحالت اصلی خود باشد چه عرض عوارض اتفاق است و  
 اینجا آنهم مفقود است صفت مزاج صفت دیگر توان شد حجت معارض  
 غضب میتوان شد مگر اسباب خارجه را آنجا مجال تاثیر نیست فکر همیشه  
 امید ریخ و آسایش را در خیال خام جلوه دهد و اگر استنار الا ماشاء سرک  
 بدین خالدين بیاو نیزند بلکه استدارک آن فضا مقصود آرند که مخالف طبیعت  
 ازین سما آید خلاصه مرام آن باشد که از فضا خارجی حسی نباید گرفت بلکه دوم  
 طبعی نظر باید انداخت مگر خود دانسته که همچو موالید ثلثه آسمان زمین را بوجه  
 تضاد ارکان فضا طبعی زیر حکم خود نگیرد و آنهم معلوم شد که در همچو قضایا نظر اگر  
 باشد بر طبیعت باشد پس اندرین صورت این توقیت و تعلیق نصی صریح  
 بر نمود دوم باشد و بوجه نکات معروضه بلا عنایت عظیم بدست آید و الله اعلم  
 و علامه تم ربط استنار این مضمون که عرض کرده ام بطور اتصال مستقیم نتوان شد  
 و اگر الی مجاوره تسلیم کنند بطور انقطاع خواهد بود و العاقل تکفیف الاشارة  
 جواب سوال سوم - ع زنده معشوق است عاشق مرده به باب الاستیاء  
 عاشق معشوق ضاجوی و خود را می است یکی از رضای خود را برضای  
 دیگر است زندگی که عبارت از حسن بالاراده بود بال و پیر انداخت

و چون این است این حیثیت و این اعتبار از زندگی هم دست برداشت  
 و نه زندگی بے ارادت حیات بے شئیت بود و موکما تری این جمله معشوق  
 است و عاشق پرده به عاشق را احتیاج و نیاز و معشوق را بی شئیت  
 و بے نیازی لازم است و میدانی که حاجت خیر از عدم خیر و حاجت نان  
 از عدم نان است و احتیاج آب در صورت عدم آب و اگر وجود این شیار  
 است باز بجهت طور بے نیازی است پس سستی سناط معشوقی و سستی مدار عاشقی  
 بود اندرین صورت جمله معشوق آمد مگر چون وجودات خاصه را احاطه اعلام آنها  
 چنان ضروری است که مقید را قیود و آغوش گیرند و از چار طرف گرد آیند  
 لاجرم جیلوله آن همچو جیلوله پرده در میان آن وجودات و مدرکان آن  
 ضروری است با اینجهت تصویر شاید تصور این مضمون دشوار افتد مگر چه توان  
 کرد که زیاده ازین توضیح هم دشوار است بالخصوص درینوقت که افکار  
 دیگر پیر سر اند پریر و ز جواب سوائی که تعلق منقوط قضا را قاضی داشت  
 برینج و شش ورق نوشتم دیر و ز جواب و سوال که یکجمله از وجود اجزا  
 و وجود کل اتحاد و تفارقات آنها تعلق داشت و دیگر از غنا  
 و فراسیر بود بربانی عربی بر دو ورق کلان که ساوی چار  
 ورق این تقطیع باشد قسم مردم امروز یاد غنایت باعث  
 این تحسیر شد غرض هجوم سوالات و توان از افکار و مزاحمت کارها  
 دیگر که نتیجه آن در امروز و فردا سموع خواهد شد ان شاء الله تعالی  
 جل جلاله اطمینان از دل و فرصت از اوقات بر بودند انهم

در دلم صیبت و از قلم پیروز اگر غلط است و جهش اینست و اگر صحیح است الحمد لله  
 جل جلاله همه برادران و اقارب خویش و یار و اوران حقیر را سلام رسانند مکتوب حجام  
 متعلق تفسیر کریمه هل بنجاری الا الکفور و وجهه اختیار اوصاف اربعه  
 و سوره قل احوذ برب الناس - بسم الله الرحمن الرحیم کمترین نام محمد قایم  
 نام بخد مت عزیز از جان مولوی سید احمد حسن زاده الله کمالا پس از سلام  
 و شوق مکنون مطالعه فرمایند از آن عزیز جدا شده بطوریکه شدیه دلی رسیدم و دیدم  
 که خطوط اطراف و جوانب رسیده نهاده اند منجمه عنایت نامه مولوی عبدالعزیز صاحب  
 هم بود اول بهر جوابش قلم برداشتم و در اوقات متعلقه کم و بیش نوشته غالباً شب جمعه که  
 شب دوازدهم این ماه بود با انجام رسانیدم نوبت بهت و یک ورق رسید اکنون  
 جواب نامه خود باید شنید بوجه هجوم اشغال اتفاق تخریب جواب نشده بود معاف فرمایند  
 اینوقت هم دشوار است چه عزیزم حاجی ظهور الدین احمد که بتقریب استقبال  
 حاجی مولوی ولایت علی مامون خود و برادر مامون زاده خود حاجی محمد اکرم آمده اند  
 پیش نظر اندر مگر خاطر مولوی احمد حسن صاحب عزیز تر است آن عزیز از آنچه  
 فهل بنجاری الا الکفور رسیده اند و حاصل سوال بطاهر اینست که  
 جز او سزا مخصوص بکفار نیست عصاة مومنین نیز بجهنم اعادنا الله منهار و ند  
 و معذب میشوند اندرین صورت این صحر چه معنی دارد جواب این شبهه  
 بدو گونه می نویسم اول آنکه عصیان مومنین از تنه دل نبود بلکه اقتضای ایمانی  
 معارض است مگر غلبه اثر و بگرد اخلاقی یا خارجی سر بایه عصیان میگردد و اندرین  
 صورت منشا بر این اثر چیرس باشد که بذات خود عارضی است و باقتضای

ذات راغب بمعاصی است آن را شیطان نام نمی یا نفس نافرجام مگر چون اینچنین است این مجازات در حق مومن بالعرض بود و بالذات معذب همان چیز باشد که بالذات عاصی است حاصل این تقریر آن باشد که اگر موصوف بالذات بنصیان چیز و اخلی است فرض کنیم همان را نفس گویند آن چیز و اخلی و اگر باشد و منشأ از عان ایمانی چیز و مگر و مصلای این دو متضادین آنچنان بود که در ابدان ما و شما و دیگر کربات عنصریه آب را با آتش گره داده اند بجز حال تسلیم تضاد فیما بین ضروری است ورنه کفر و ایمان باین تضاد و تقابل که دانی و همه دانند از یک خمیر زاینند و اگر سر نایه اثر مشار الیه امری است خارجی مثلاً شیطان در حق آن اثر عارض و منضم او خال جهنم جزا بود و اگر آنرا قابل آن دانند و در حق مومن تطهیر اگر اثر مذکور را قابل مجازات نه پذیری پارسه ازین چه کم که این او خال مومن در حق او مجازات نبود و تطهیر باشد که لا جرم ناستی از رحمت است نه غضب تا پاداش و مجازات خوانی و آثار غضب دانی و این بدان ماند که نقره و زر و ربوته گذارند و بگذارند تا چرک از روی تابانش جدا افتد و جمال مستور ازین پرده نازیب بر آید یا اولاد خود را به حجام و جراح حواله کنند تا بیشتر زنده آلاش از دل او بر آرد و پاک سازد و طرز دویم اینکه دخول و وقوع از مجازات و ادخال عام است که گاهی کسی را در آب و آتش اندازند و گاهی پارسه او بلخزد و بقیه آن را خود اندازند و باز نه سرارند و از اندرون برون بخشد و چون بخشد که خود انداخته اند و آنکه بوجه عناد کسی را به چاه و آتش اندان می اندازد و عرض او همین باشد که بمیرد پس دست او چه گیرد و آنکه پانچ



لغزید و بنیقاد از هر طرف بهر اخراج او دوند و نامقدور زنده براند همین طور  
 قصه و نرخ است اعاد نامند منها کفار را خود بیدارند و باز نه بر آورند و سوسنان  
 را پاپه ببلغزد و بدین سبب در آن درایز همین است که او شان را از ره پو آب  
 نه پروند از ره پل بروند و میدانی که در و در و از ره بهر دخول و او خال است و پل  
 بهر عبور و مرور نه بهر وقوع و دخول اگر کسی بپشتد این اقتضای پل و صراط  
 نیست یا لغزی او باشد نظر برین این را مجازات نباید گفت غرض مجازات  
 فعل خداوندی است نه فعل عبد یا لغزی فعل عبد است نه فعل معبود چون  
 سوسنان را پاپه ببلغزد از هر طرف شغیان بدوند و برانند باین تقریر حل  
 بسیاری از مشکلات حدیث و قرآن سهولت توان کرد فقط قل اعوذ  
 بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ  
 الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِى صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ  
 در سوره و الناس وجه تعوذ بسبب اوصاف از یک شر و سواس امنیت و الله اعلم  
 که و سوسه را با ایمان تقابل ایمان غم و اقتضای انقیاد را گویند و و سوسه را  
 ر و سوسه و اگر است چنانکه هوید است مگر سید اول ایمانی همین ربوبیت او تعالی  
 اول نشو و نما را انقیاد و تذلل بمشاهده تربیتها ر بے پایان او تعالی باشد و ربوبیت  
 خداوند را ذاتی که دست بدانان ملکیت دارد چنانکه غلام بقبضه آقا خود محبوس  
 بود و بدین سبب کسب محیثت نمیتواند یا زوجه در قبضه مالک بقبضه خود محبوس  
 باشد و بدین وجه قوت خود بهم نتوان کرد همچنین بلکه زائد ازین جمله کائنات  
 در قبضه اقتدار مالک الملک علی الاطلاق ملک الناس محبوس هستند پس

فی  
 حق

چنانچه زن و نفقه غلام و زوجه بحکم حبس بر آقا رزق باشد بحکم ملک همین و  
 ملک نکاح و رزق نفقه ایام ابق و نشوز و خروج هم بگردنش ثبت می شود همچنین  
 نفقه حمله عباد بحکم حبس مذکور بزنند خداوند کریم باشد و باین وجه که خروج از قبضه  
 قدرتش محال است سقوط عباد هم محتمل نیست و میدانی که در ربوبیت همین اعطاء و تصرف در  
 روحانی و جسمانی باشد و بیکر چه باشد لیکن چنانکه ربوبیت منوط بملکیه بود و همچنین ملکیه از  
 الوهیت خیر برید شرح این کجاست که الوهیت همین معبودیت باشد و معبودیت بحکم تصرف  
 خود بر عبودیت دارد و عبودیت را دانی که همین تذلل و انقیاد است و بس لیکن بنابر  
 تذلل فقط بر محبت است امری دیگر منشاء این کیفیت نتوان شد آری گاهی  
 بمواسطه دیگران روی نیاز بمحبوب خود باشد چنانکه عاشقان را پیش معشوقان راه  
 کرده باشی و گاهی وساطت بپایان باشد نیاز یکم بخدمت و ربان و پاسبان قارب  
 و رقباء باشد از همین قسم است و نوکر هر چه بآقا نعمت خود میکند از همین قسم  
 غرض اصلی او مقدار اجرت است اگر آقا نوکر را بر طرف کذب باز رو بسویش نمیکند  
 اگر آقا بمحبوب بالذات بودی انقیاد و تذلل نوکر علی الدوام می بود چون این  
 مقدمه هویدا شد از موجهات محبت نیز باید گفت متعلق محبت بصیغه مفعول در  
 ماسخن فیه جمال و کمال خداوندی است که ذاتی است و عرضة زوال نتوان شد  
 یا احسان و قرب او تعالی که احتمال انفکاک او بدل راه نتوان یافت مگر هر چه  
 بادا و اینهمه از ذات بحت قوی تر است جمال و کمال را خود میدانی که از مرتبه صفات  
 بالا رفتن نتواند همچنین احسان او تعالی همین است که ازان طرف چیزی را فاصله  
 فرموده اند پس چنانکه نور صاد را از شمس از شمس بر زمین فائض می شود همچنین و را

آن طرف که همین صفات باری تعالی باشد باین طرف فائز می شوند و از اینجا دانسته  
 باشی که آنچه بزرگان صوفیه گرام فرموده اند که ممکنات نظام صفات باری تعالی  
 اند حق این است که اولین صادر همین صفة وجود بود که نمود ما از دست مگر چون  
 حقیقه احسان او تعالی دانستی قدری که از قرب او تعالی نیز فهمیده باشی چه بدین  
 صورت واسطه فی العروض و جملة صفات خداوند تعالی باشد و موافق تقریر متعلق  
 آیه اولی بالبیین که در تذکره مسطور است قریب چه اقرب به او تعالی شهود  
 شده باشد چون قصه یحیی است تعاقب جملة اقسام محبت کمالی باشد یا جمالی  
 احسانی باشد یا قربی واضح شده باشد و اینهم واضح شده باشد که الوهیت از  
 ملکیت بالاتر است وجه این تفاوت این است که مصداق ملکیت او تعالی همین قوه  
 تصرفات و ملکه حکمرانی او تعالی است که در قرآن مجید احسن مهور آیات التجلید  
 مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا بَلْ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ و ضرر تعبیر  
 فرموده اند و میدانی که نفع همین فاضله است و ضرر سلب آن اگر بمحلی فرود آرند  
 همان محل ربوبیت بر آید که فعلیت قوه و ملکه ملکیت است و میدانی که قوه و ملکه  
 از فعلیت سابق است مگر متعلق محبت که موجب تدلل محروم است  
 بالا مرتبه ربوبیت و ملکیت است درین دو مرتبه منشاء اضافه آن طرف است البته  
 آن اضافه صادره از آن جانب واقع برین جانب است و نه قطع نظر از  
 از وقوع فی مرتبه الذات کائنات ازین اضافه بهره ندارند و بدین سبب  
 اگر گوئیم که این طرف استنثار و افراد متقابل اضافه است بجا باشد و در مرتبه  
 مجبوتیه منشاء و مصدر اضافه این طرف است و این اضافه محبتیه واقع بر آن

طرف است و بدین نظر اگر گوئیم که آخرت به حق هو این اضافه بجهت نذار و بلکه حق  
 به افراد استغنا است نه اصناف درست بود این قدر بخوبی روشن توان شد  
 که مرتبه مجبوتیه که همان مرتبه الوهیه است از الوهیت و ملکیت بالاست چه مقید و  
 سنا از مطلق و مفرد فرد تر باشد با محله چنانکه مناط ربوبیت بر ملکیت است سنا  
 ملکیت بر الوهیت است چنانکه ملکیت کاربرد از الوهیت است ربوبیت از کاربرد از ان  
 اوست تسخیر که همانا از مقتضیات ملکیت است سرمایه گرم بازاری الوهیت  
 باشد تربیت مناسب که از آثار ربوبیت است عمده دستکاری ملکیت بود نظر برین  
 ربوبیت نیز از کاربرد از ان الوهیت و مجبوتیه خواهد بود پس آنکه از سوسه پناه جوید  
 ازین راه پایه پایه مجبود خود رسد و چاره کار خود که همانا کار اوست بجوید و از کس دیگر  
 نگوید بان اگر سوسه را مخالفه باقتضای عبودیت نبود و البته تعوذ از ان ازین  
 درگاه باین راه نمی بایست که هر کاری و هر مردی مگر قاعده علاج بالصدر را خودی  
 نظر برین پناه از سوسه بدرگاه عبودیت و الوهیت می باید جست مگر افتادگان حقیقت  
 عبودیت را رسانیدن عرائض خود تا بان درگاه بے وساطت توانش چه بد چه  
 خیال متعسر است که رعایا را بلکه راعض حال خود بیواسطه کشند و نشنند و لار و  
 دشوار باشد از اینجا وجه ترک داد و عاطفه باین اوصاف مسطوره اعنی رب الناس  
 ملک الناس الاله الناس و اختیار ابدال هم داشته باشی و هم مطلب اصلی سوجه  
 شده باشد یعنی وجه پناه جوئی بسبب درگاه متنازله که یکجای نایب و یکجاست از یک  
 بدر و واضح شده باشد مگر خیر آن است که اینجانب هم تثلیث مناسب بر آورده  
 شود عزیز من و هو اس را بیان حقیقه متعوذ منه بیدار و این را مقابل مرتبه الوهیت

که ملک الناس و رب الناس عنوان همان حقیقه اند و خاص را از خواص او  
 باید شمرد که قاهر بران جز ملکیت که از خواص الوهیت است نمیتوان شد حب  
 حاصل این خنوس همین اختفاست که کار و زوان باشد و تدبیر یافتنشان  
 جز شاهان از کس دیگر امید نمیتوان کرد **الذی یومس** بیان فعل باهتیه می  
 است که دافع آن جز تربیت که کار الوهیت بواسطه ملکیت است نمیتوان شد  
 اکنون از وجه توجیه متعویبه و تریع متعوضه در سوره فلق هم بقدر فهم می باید گفت  
 سخالی اگر بیانغی نشانده باشند اول ضرور است که لب و دهن و غیره جانوران نیز  
 خوار و غیره تا بدان نرسد و دوم ضرور است که آب چاه و نهر و باران و هوای حار و  
 آفتاب با و رسد و سوم برف و غیره اسباب احتقان حراره غریزش بر و نیفتد چهار  
 مالک بوجه عداوت شاخ و برگ نه برند و پنج او نه برکنند اگر اینهمه سامان فراهم شد  
 امید است که آن نهال گل و بار آورنده امید کامیابی معلوم چون این مقدمه تمهید  
 شد میباید شنید که فلق چه اولین سامان رویدگی است مگر این انداز پیدا کردن  
 نه مخصوص به نباتات است بلکه در جمله مخلوقات همین سان کنند چیزی را از چیزی  
 می برارند و همین را شکافتن گویند از غذا که کثیر المقدار نقطه و بقیه و از ابر باران  
 برارند و از آفتاب نور و از علت معلول و از وجود هیأ کل ممکنه را برارند غرض از زیر  
 تا بالا و بر پیدا کردن همین شکافتن است و بین اندرین صورت رب الفلق کنایه  
 از خالق باشد مگر بحیثیت تربیت که عنایت را مستلزم است نظربین و رابره  
 حفظ مخلوقات استعانت را سز و حفظ را دانسته که از چار چیز ضرور است  
 اول اشاره بادل است و ثانی نباتانی و ثالث نباتات و رابع برابیع و حب

این تطبیق آن است که اضافت شتر با خلق شیربان است که آن شتر  
مقتضای ماهیتش بود و دانی که سبزه خواری مقتضای طبیعت جانوران صحرائی است  
پس ازینکه من شتر غاسق اذ او قب فرمودند گویا اشاره بارتفاع اسباب وحدت  
کردند چه قید اذ او قب دلالت بران دارد که غاسق را اگر چیزی بپوشد موجب  
انقطاع شتر باشد و نه شتر بخیر و مگر دانی که حاصل این وقوب این وقت  
همین القطاع علاقه ازماند پس اول علاقه را مقید خود باید نگاشت تا انقطاع  
او موجب شتر شود و پیدا است که افاده علاقه جز اسباب و سامان در اشیا دیگر نباشد  
بعد ازین دمن شتر انقضت فی العقد فرموده اشاره بتجاوز موانع ترقی کرده اند  
چه نفث فی العقد سحر بود اثرش میدانی که همین عروص عوارض مخالفت طبیعت  
اصلی بود که مانع از ظهور آثار اوست و به برف واقع علی الاشجار که حرار غریزش را  
محقق گرداند و از نشود نما و ترقی باز دارد و مشابهت تام دارد چنانچه جمله کائنات  
انفط من عقال در پیچو احادیث متعلقه سحر بود بیان بر آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم دارد است دلالت بر اینقدر دارد که چیزی بران حضرت صلی الله علیه و آله  
غالب آمده مقتضیات طبیعی را پوشیده بود پس ازان من فرموده اذ احد فرموده  
بتجاوز از مضدان کینه کش کردند که نبایش بر عداوة است نه آنکه همچو خویشان جانوران  
مقتضای بیهوشی انسانی است والله اعلم و علیهم السلام و احکم  
ممنون بسم در بیان معنی بیت مشنوی شریف  
کفر و کبر و کمالی ملت شود و هر چه گیر و غلتی علت شود بسم الله  
الرحمن الرحیم سر ایا غلظت و کرم مرزا عبد القادر بیگ صاحب



دایم عنایت کنیم این کترین خلایق که محمد قاسم اش خوانند سلام سنون محمد  
 عرض برد از دست من به دیو بند بتقریب شادی مولوی محمود حسن صاحب یوم  
 که عنایت نامه بنام این محمدان درین شهر کول رسید چون باز آمد و آن نامه را  
 گرفته لفافه دریدیم دیدیم که این خاک پیر کوچه سوانی را با آسمان رفعت و عسک  
 رسانیدند کنال خود معلوم احوال خود معلوم همانا از نظر بندیهائی آن بدیع العجب  
 باشد که بنظر همه این انش و بنیش این کم از کبوتر را شهباز بلند پرواز نموده اند  
 اگر حاکم خیالات از صفحہ قلوب مردم بمن آموختند و لاجرم این خیال باطل را  
 از خاطر سامی محو کرده نقش حقیقت خود بجلوت انعکاس طبیعت سامی آوردند  
 اکنون بجز آنکه التجای بدرگاه محیب الدعوات در باره صدق حسن ظن آن محمد  
 و دیگر نکران کنم خداوند کریم آن محمد و مان از لوث کذب و مرا از بارین  
 محمد قبیله چه باز دارد اکنون سخن دیگر میرا هم معنی است کفر گیر و کاملی بملت  
 شود و هر چه کبر و غلته علت شود و بر تئید سے موقوف است تهنیت  
 درین عالم اگر دیده بختایم هر چیز را حقیقتی نهاده اند و هر حقیقت را صورت مناسب  
 آن داده اند انسان را حقیقتی است روح انسانی و صورتی است این بکر جهانی  
 در محاورات با همی از هر زبان که باشد اطلاق انسان حقیقت و صورت هر دو  
 جدا جدا می کنند و از همین جا است که احکام بدن را سوی حقیقت راجع می نمایند  
 میگویند زید عمر و راز و عمر و زید را کشت و امثال فلک بین جمله احکام بدن بنسبت  
 زید و عمر را قرار میدهند حال آنکه صدق زید و عمر و روح است که فشرنگها ازین جنسها  
 و صورت اند بدن او که درین محله که مورد زود و کسب است چون اینقدر دانسته شد

باید و هست که ایمان را که بر این حقیقت است که هیچ ایمان کفر آنرا باید خواند و هر  
 که شاعر و اشعار آن باشد مثلاً آنکه شاه من صورت ایمان است و انگار یک از این  
 کفر پس اگر کامل در ایمان صورت کفر را بر کفر می آید آن گفت که ایمان کس کفر نیست  
 همچنین که منافق صورت ایمان کفر را آورد و اگر گویند که ایمان آورد یا ایمان کجاست  
 بجا باشد لیکن از وفور دانش آنچه هم میگویم که نسبت آثار حقیقت در صورت پدید آید  
 باشد در صورت انسانی چه آثار از حرکات سکات و کیفیات و غیره می باشد  
 گریه و غیره که از روح انسانی و حقیقت انسانی نیست اگر روح انسانی را یا یک چیز  
 سرکاری نماید و این علاقه که می بینی از میان برخیزد باز این آثار ناشی نخواهی یافت  
 نظر بر این داشته باشی هر چند حقیقت ایمانی را یا یک کفر هم زنند و آن شاه جان در این  
 ظلماتی تنها در این نور و ظهور از آن طرف هم باشد بلکه خود این یکبار از آثار آن شاه  
 باشد و این تصور خود یکی از مقتضیات آن ستوره معنی بود اگر شالش بجا است بهیچ وجه که  
 را بین که اقتضای همان امور باطنه است از کیفیات قلبیه حال روحانی که سر غم باشد اگر  
 چرا که اینها این همه انداد معنی پنج و شادی شوق یاس امری است واحد که محبتش خوانند  
 اگر تفاوت است تفاوت و اوقاف و محاکات همچنین بنشانی اقرار شهادتین و انکار آن و اولی آنست  
 وقت که ال ایمان معنی کیفیت ایمانی اگر باشد چه صریح معنی وقت که اگر شاعر خاطر اظهار  
 مافی الضمیر میباشد و این اکثر است و قوی بعضی چند که متعلق با ایمان باشد و چهارمین  
 سر حکومت هم میباشد عظیمترین آن اغراض اعلیٰ کلمه الله و ترقی دین و عطا و پند  
 خلاص میباشد که در صورت گذشته شدن متعین نیست بدین سبب مقتضای ایمان  
 و هر چه است که خوف جان باشد کتمان ایمان و این دوانی که در اجزای کفر است



اعنی بهتر آن است که بکهند و اگر کنند غذای و عشاء نیست که بخوف آن جگر خون شود  
 چون معنی مصرع اول بجای خودش است معنی مصرع ثانی را بجای باید نشانید  
 شش و نوزده که در شان آن در آخر سوره برات میفرمایند والد نیز از آنجا که  
 مسجد خزار او که از آنجا بقایین المؤمنین و ارضاء المنحارب  
 الله و رسول من قبل و مختصان اردنا الا الحسنه  
 والله يعلم انهم کاذبون لا تقم فيه ابد المسجد اسس  
 علی التقوی من اول يوم الحق ان تقوم فيه الایه بانی این  
 مسجد منافقان بودند که غرض فاسده و بین بنا سطح نظر داشتند چنانچه باجمال  
 آن درین آیات او شاد فرموده اند بوجه فساد نیات او شان این عمل خیر او شان  
 که در مرتبه صورت کار ایمان و اهل ایمان بود و آنچنان زشت و زبون شد که  
 خود از بالای صفت آسمان پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم صدای لا تقم فيه  
 ابد دادند و چنین نماز و روزه و اقرار شهادتین اهل نفاق را تصور باید فرمود  
 که از سر تا پای بیج و زشتی و زبونی که همانا معنی علت است هیچ نخواهد بود اگر بالفرض  
 کسی را با او کاری افتد باید که پس است که یکبار و نا کاره اند و السلام نظر با تها و جناب  
 بامیرا محمد بنی بیگ صاحب سن بیچ و جدا گانه نمی نویسم بعد سلام بهین یک مصنون  
 است السلام بهین و آوران سلام احقر خصوصاً جناب حافظ و مفتی صاحب  
 و مولوی تناسا صاحب مولوی جان علی صاحب و مولوی اکبر علیخان صاحب  
 سلام احقر رسانند فقط

نوحه در فراق حضرت مولانا جناب مولوی محمد قاسم صاحب رحمۃ الله علیه

مصنّف نشتی حمید الدین متخلص بچودریش قصیده سبھل

<p>             و موز خاک مولانا بیرون آ              چه دیدی که سرم سایه بریدی              نه پہلویم گرفتیم پاک رستی              مرا باشد اگر حد چشم بینا              کشایم دیدہ گر روئے کہ بینم              ترا هر لحظه کار سے با خداوند              ترا از دیدن ما گشته پرہیز              کجائی تا ترا خدمت گذارم              کجائی ای سرو مان مایان              کجائی ایچہ بر تو بود نازم              تو و آغوش قبر ایچان بچود              همان حسرت کہ اندر سینہ ام بود              کہ باشد کاشکو گر اخیستارم              سرم بر زانوبت چشم بر دیت              و گر نہ ہر کجا باشم خرامان              کسی گوید بہ پیشت کو فلان مرد              تو فرمائی بران شرب کہ او بود           </p>	<p>             کہ بینم روئے زیبا قدر عنا              چہ افتادت کہ تا دامن کشیدی              جفا کردی کہ زیر خاک رستی              یو در روی ترا ہر دیدہ جو یا ہ              گل نظارہ از حسن کہ چینم              مرا از دیدن تو دیدہ ہا میسند              مرا بہ تست جام عمر بسرین              بمیرم زیر پایت جان سپارم              کجائی روح مایان جان مایان              کجائی ایکہ سویت چشم بازم              تہ خاک لحد ایسان بچود              تنہا کہ او دیرینہ ام بود              بہ پیش آستان جان سپارم              کفن از دہشت قبرم بچویت              وبال جان نباشد داودن جان              ز چشم دور مرد و نو جوان مرد              خدا مرزدش مرد نکو بود ہ           </p>
--	--

<p>             تیراجون برگزیده است عالم غیب              نه تخته تا نه خاک فکندند              اگر نوری به حال من قدم زن              و گر خودم روی در چشم من شو              اگر نهایت مقصود باشد              ولی دارم زور و غیر عالی              سر و دارم ز سودای دیگر باک              نهان دایم درون سین خانه              دو چشم و اندرونش پرده ایم              همین گفتن بجا تم بشک و ریب              نه رازی تا که پنهانت پسندند              و گر خالی بیاد رس و دم من              و گر چشمی بیاد رس و دم من              هزاران خلوت من موجود باشد              بیابنشین قدم زن لا و باری              بیابنشین قدم زن چیت حالاک              بیابنشین قدم زن مالکانه              بیابنشین قدم زن ای گناهم           </p>	<p>             و ما غم شدیدی از فکد افیار              بیابنشین قدم زن ست و سرشار           </p>
--	---

الحمد لله رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم فی حق محمد و آله و صحبه اجمعین

شاگرد اکمل المفسرین فضل الحدیث قدوة الفقهاء زبدة الزید ایجاب مولانا رشید

گنگوئی و مولانا احمد حسن صاحب امرویی در مطبع گلزار احمدی واقع شهر لکھنؤ  
 با استقامت راجی الی رحمت اللہ محمد و آلہ و صحبہ  
 سنہ ۱۳۱۰ ہجری طبع گردید



LYTTI

کتابخانه جامعہ اسلامیہ

نام کتاب	نام مصنف	قیمت	محصول
آجیات -	مولانا محمد قاسم صاحب باتوئی	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
تقریر دہلی کاغذ لایٹی	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
زرد کاغذ مروج	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
چندہ الشیخ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
لطائف قاسمیہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
قاسم العلوم ۲۰ ممبر ۲۰	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
الدلیل المحکم	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
تخذیر الناس	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
اسرار قرآنی	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
حجۃ الاسلام	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
حق العیسیٰ فی اثبات الراجح	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
تفسیر العقائد	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
رسالہ تحفہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
بیاضہ شاہجہانپور	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
قصائد قاسمی	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
زبدۃ الناسک	مولانا رشید احمد صاحب گگوہی	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
درایت الشیعہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
النشۃ الامنیۃ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
بطائف رشیدیہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
تغیر حانی	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
ظفر بین	مولوی محمد علی صاحب	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
قصائد اربع المسیب النعم	شاہ ولی اللہ صاحب	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
مکتوبات المسیب النعم	شاہ عبدالقادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
	ومیرزا جان جازان صاحب رحمۃ اللہ علیہ	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
	دشاد ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
	جناب مولانا محمد قاسم صاحب	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
	رر	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰

ادراک کو اسوای ادب ہی کتابیں ہر قسم کی موجود ہیں جن صاحب کو مطلوب ہوں قیمتیں سب سے کم سے زیادہ فراہم فرما لیں فقہ

محمد ابراہیم شاہجہانپوری مفت مدرسہ عربی شہر مراد آباد واقع مسجد بابو شانی